

Conceptual Metaphor of Love in the Tarighatnameh of Emad Faqih Kermani

Foruzandeh Edalat Kashi 

Ph.D. in Mysticism Literature, Alzahra University, Tehran, Iran

Mahbubeh Mobasheri * 

Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Alzahra University, Tehran, Iran

Abstract


Metaphor is a concept of the fundamental categories of cognitive linguistics. A language category that is not just about words, and sublime cognition. Given that the mode of movement and the path of excellence in mystical teachings is in the language of the code. And mysticism is the artistic realm of language, meaning a system of allusions and since in cognitive theory, metaphor as a phenomenon has a directing presence in the whole of language. This means that one conceptual domain is known based on another conceptual domain. This metaphor has found its way into mystical poems. Emad Faqih Kermani, one of the mystics of the eighth century, in the Tariqatnameh, which he composed in ten chapters and each chapter in ten chapters on the etiquette and conduct and duties of seekers and officials and the mystics, considers the completion of love for the Almighty to be love. In this research, first, a report on the life of Emadeddin Faqih Kermani, Tarighatnameh, conceptual metaphor, and finally, the conceptual metaphor of love in the Tarighatnameh are examined. Since a conceptual metaphor has two movements from origin to destination, and accordingly, it has three meanings of positive, negative, and neutral, the result of this research is that Emad has been able to give new meanings to love through two means of transferring meaning and changing meaning, and by creating suspensions in the meaning of the words, leave the reader free to grasp broader meanings and interpretations.


Keywords: Conceptual Metaphor, Love, Emad Faqih Kermani, Tarighatnameh.

* Corresponding Author: mobasheri@alzahra.ac.ir

How to Cite: Edalat Kashi, F., Mobasheri, M. (2023). Conceptual Metaphor of Love in the Tarighatnameh of Emad Faqih Kermani. *Literary Text Research*, 27(96), 91-122. doi: 10.22054/LTR.2021.54455.3191

استعاره مفهومی عشق در طریقت‌نامه عماد فقیه کرمانی

دکتری ادبیات عرفان، دانشگاه الزهرا (س)، تهران، ایران |  کاشی

دانشیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه الزهرا (س)، تهران، ایران |  *محبوبه مباشری

چکیده

استعاره مفهومی از مقوله‌های بنیادی زبان‌شناسی شناختی است. مقوله زبانی که صرفاً مربوط به واژه‌ها نیست، بلکه از فرآیندهای تفکر انسان است و زبان را از حد شگردی بلاغی به سطح وسیله‌ای برای اندیشه عمیق‌تر و شناخت والا می‌رساند. با توجه به اینکه شیوه حرکت و سیر تعالی در آموزه‌های عرفانی به زبان رمز است و عرفان قلمرو هنری زبان در معنای یک نظام اشاری است و از آنجا که در نظریه شناختی، استعاره به عنوان پدیده‌ای در کلیت زبان حضور جهت‌دهنده دارد به این معنی که یک حوزه مفهومی براساس حوزه مفهومی دیگر شناخته می‌شود، این استعاره در اشعار عرفانی راه پیدا کرده است. عماد فقیه کرمانی از عارفان قرن هشتم در طریقت‌نامه که آن را در ۱۰ باب و هر باب را در ۱۰ فصل در آداب سیر و سلوک و وظایف سالکان و مقامات و احوال عارفان سروده، کمال محبت به حق تعالی را عشق می‌داند. در این پژوهش ابتدا گزارشی از زندگی عمادالدین فقیه کرمانی، طریقت‌نامه، استعاره مفهومی داده شده و در آخر به بررسی استعاره مفهومی عشق در طریقت‌نامه پرداخته شده است. از آنجا که استعاره مفهومی دارای دو حرکت از مبدأ به مقصد است بر این اساس دارای سه بار معنایی مثبت، منفی و خنثی می‌شود. نتیجه پژوهش این است که عماد از دو طریق «انتقال معنا» و «تغییر معنا»، توانسته معناهای تازه‌ای به عشق داده و با ایجاد تعلیق در معنای واژه‌ها، خواننده را در گرفتن معنا و تعبیر گسترده‌تر آزاد بگذارد.

کلیدواژه‌ها: استعاره مفهومی، عشق، طریقت‌نامه، عماد فقیه کرمانی.

مقدمه

استعاره از اسلوب‌های زیبایی‌شناختی شعر به شمار می‌آید که در اشعار عرفانی-تعلیمی از آن به خوبی بهره برده شده است. «استعاره در لغت به معنی عاریت گرفتن است؛ عبارت است از آنکه یکی از دو طرف تشبیه را ذکر و طرف دیگر را اراده کرده باشند» (همایی، ۱۳۸۸: ۲۵۰). به عبارت دیگر، اسم یا فعلی است که در معنای غیرواقعی خود به کار گرفته شده است که این کار برای ایجاد ابهام و اندیشه‌گرایی در شعر و به چالش کشیدن ذهن در رابطه با مفهوم شعر است که از صنایع معنوی بدیع است. ارسطو معتقد بود «استعاره نشانه بلوغ است» (زرین کوب، ۱۳۵۷: ۱۳۷). در گرایش‌های جدید علم زبان‌شناسی، نظریه استعاره مفهومی را نخستین بار جورج لیکاف^۱ در «استعاره‌هایی که با آن‌ها زندگی می‌کنیم» مطرح کرد که از نظریات مهم زبان‌شناسی شناختی است. طبق این نظریه، استعاره‌ها بیش از آنکه گونه‌ای تخلف از قواعد مرسوم زبان باشند، حضوری همه‌جانبه در زبان دارند.

لیکاف معتقد است استعاره‌ها در سطح مفاهیم روی می‌دهند نه الفاظ. در استعاره مفهومی، یک حوزه مفهومی براساس حوزه مفهومی دیگر فهمیده می‌شود؛ این با فهم یک مفهوم یا پدیده انتزاعی براساس یک شیء یا پدیده دیگر متفاوت است.

عمادالدین فقیه کرمانی از عارفان قرن هشتم هجری قمری است. عمادالدین با اینکه به لحاظ زبان شعر در بعضی موارد ورزیدگی شاعران عارف بزرگ را ندارد، اما در مجموع شعرش در قلمروی عرفان، خلوص، صداقت و سادگی دارد و معانی‌ای که به آن‌ها می‌پردازد به مثابه چراغی است که راه سالک را روشن می‌کند. از آنجا که اساس و نیروی محرکه عالم، عشق است و «کسی که از انوار عشق الهی پرتوی نیافته و به شعله آتش عشق نگداخته باشد، عاجز از درک آن است» (مجاهد، ۱۳۹۴: ۹۲) و با اینکه احمد غزالی در سوانح گفته است «اگر چه حدیث عشق در حروف نیاید و در کلمه ننگنجد» (غزالی، ۱۳۹۴: ۱۰۵)، عماد فقیه کرمانی راه عشق را در طریقت‌نامه پیموده و در بیان مراتب عشق قیاس شعری به کار گرفته است. او در طریقت‌نامه در ۹ باب ابیاتی و سپس در باب دهم فصلی را در معنی و حقایق عشق و احوال آن با مدد از استعاره آورده است.

1. Likoff, G.

استعاره در الگوی شناختی وسیله‌ای است که از طریق آن تجارب انتزاعی و نامحسوس برحسب موارد آشنا، ملموس و مفهوم‌سازی و یافتن فهم انگیزه استعاره می‌شود. استعاره با مفهوم‌سازی یک قلمرو شناختی برحسب مؤلفه‌هایی که بیشتر به یک دامنه شناختی دیگر مرتبط است، توصیف می‌شود؛ بدون اینکه محدودیت‌های گزینشی را نقض کرده باشد. این پژوهش به بررسی طریقت‌نامه عماد فقیه کرمانی از دیدگاه استعاره‌شناختی می‌پردازد و سعی در پاسخ به این سؤالات دارد که:

- گستردگی مفهوم عشق در اشعار طریقت‌نامه چگونه نشان داده شده است؟
- چگونه می‌توان از طریق تحلیل و توصیف مبدأ و مقصد استعاره مفهومی «عشق» به جهان‌بینی اندیشه شاعر دست پیدا کرد؟

۱. پیشینه پژوهش

در این بخش با توجه به موضوع پژوهش به اجمال ابتدا کتاب‌های مرتبط با پژوهش حاضر و سپس پایان‌نامه‌ها و مقالات را در رابطه با استعاره مفهومی و طریقت‌نامه عماد معرفی می‌کنیم.

کتاب استعاره مبنای تفکر و ابزار زیبایی، تألیف اومبرتو اکو و همکاران^۱ (۱۳۹۰)، شامل ۷ مقاله به منظور معرفی دیدگاه‌های گوناگون و نو در مورد استعاره است. نویسندگان فراگیری استعاره را در کل نظام و تفکر نشان داده و از سطح ادبی، شعری و هنری خارج کرده و نگاهی غیرمتعارف به مفهوم استعاره دارند.

هاشمی (۱۳۸۹) در مقاله «نظریه استعاره مفهومی از دیدگاه لیکاف و جانسون^۲» به بررسی دیدگاه معاصر استعاره در برابر دیدگاه کلاسیک آن پرداخته و به معرفی و نقد انواع ماهیت کارکردهای استعاره مفهومی از دیدگاه لیکاف و جانسون می‌پردازد.

شرف‌زاده و زارع (۱۳۹۱) در مقاله «بررسی شناخت مفهوم استعاره ترس در زبان فارسی» به بررسی واژه ترس و مفهوم آن و مترادف‌های آن پرداخته است.

1. Umberto Eco, et al.

2. Likoff, G. & Johnson, M.

کریمی و مهماندوستی (۱۳۹۲) در مقاله‌ای با عنوان «استعاره‌های مفهومی در دیوان شمس بر مبنای کنش حسی خوردن» با استفاده از نظریه استعاره مفهومی به تبیین استعاره‌های «جمال، حکمت، راز، ذکر، سماع، شادی، عشق و نور» به مثابه خوراک، تفهیم شده و در نهایت روشن می‌شود که انگاره «عرفان خوراک است» گزاره بنیادین متن است. افرانسی و همکاران (۱۳۹۴) در مقاله «استعاره مفهومی در زبان فارسی، تحلیلی شناختی و پیکره‌مدار» دریافتند که طبقه‌بندی لیکاف و جانسون از انواع استعاره‌های مفهومی، ملاک دقیقی برای محک یافته‌ها در یک پژوهش پیکره‌مدار نیست. همچنین یافته‌های پیکره‌ای در زبان فارسی در مواردی اصل یکسویتی در نظریه استعاره مفهومی را نقض می‌کنند.

در مورد طریقت‌نامه خواجه عماد تنها یک مقاله با عنوان «مقایسه طریقت‌نامه عمادالدین فقیه کرمانی و مصباح الهدایه عزالدین محمود کاشانی» به کوشش خوشحال دستجردی (۱۳۸۱) یافت شد، اما با موضوع مقاله حاضر، پژوهشی انجام نشده است.

۲. روش^۱

روش این پژوهش، تحلیل محتوا است؛ یعنی توصیف عینی و کیفی محتوای مفاهیم به صورت نظام‌مند انجام می‌شود. در پی اقدام به شناخت مسأله، تعریف آن، تدوین و ایجاد سؤال‌ها، گردآوری اطلاعات، تجزیه، تحلیل و نتیجه‌گیری خواهد بود. در این پژوهش از انواع متن‌ها، کتاب‌ها و منابعی که در این مقوله وجود دارد، استفاده می‌شود. کتاب طریقت‌نامه عماد فقیه کرمانی حجم نمونه پژوهش است. ابزار تحقیق فیش است.

۳. یافته‌ها

ادا کردن معنای واحد می‌تواند به روش‌های مختلف تحقق پیدا کند از جمله: استعاره؛ «استعاره در لغت مصدر باب استفعال است؛ یعنی عاریه خواستن لغتی را به جای لغت دیگر، زیرا شاعر در استعاره، واژه‌ای را به علاقه مشابهت به جای واژه دیگری به کار می‌برد» (شمیسا، ۱۳۷۶: ۱۵۳). به بیان دیگر، استعاره «گستاری از جمله تشبیهی است و یا به اصطلاح ژرف ساخت هر استعاره‌ای یک جمله تشبیهی است یا در حقیقت تشبیه فشرده

است» (همان: ۱۵۴) و «در گفتمان‌های تخصصی از جمله الهیات، فلسفه، حقوق و بسیاری از علوم از استعاره برای بیان تجربیات و تصورات استفاده می‌شود. چون زبان روزمره قدرت بیان آن‌ها را ندارد» (ارسطو، ۱۳۳۷: ۲۷). با توجه به نگرش کلاسیک به استعاره می‌توان استعاره را عنصری اضافی و گاهی نابهنجار در نظر گرفت که نقشی در تحلیل ساختار زبانی ندارد، اما با ظهور رویکرد شناختی در زبان‌شناسی، استعاره با هویت جدید خود توصیف تازه‌ای پیدا کرد.

در نظریه شناختی، استعاره به عنوان پدیده‌ای در کلیت زبان - نه منحصرأ- حضور جهت‌دهنده دارد. «تنها مقوله زبانی؛ یعنی صرفاً مربوط به واژه‌ها نیست، فرآیندهای تفکر انسان تا حد زیادی استعاری‌اند» (لیکاف و جانسون، ۱۳۶۹: ۶).

زبان‌شناسی شناختی که یکی از گرایش‌های جدید زبان‌شناسی است. در زبان‌شناسی شناختی به فهم یک حوزه مفهومی برحسب حوزه مفهومی دیگر، استعاره مفهومی گفته می‌شود که این با فهم یک مفهوم یا پدیده انتزاعی براساس یک شیء یا پدیده دیگر، تفاوت دارد. از نظر معناشناسان، استعاره به گونه فهم و بیان انتزاعی در قالب مفاهیم ملموس اطلاق می‌شود. در این رویکرد، استعاره‌ها دارای بُعد صرفاً زیبایی‌شناسانه نیستند. از طریق استعاره‌ها می‌توان به جهان اندیشه سازندگان آن‌ها راه یافت. «پروژه‌های تحقیقاتی بسیاری نظریه استعاره‌های مفهومی را به کار گرفته‌اند تا روشن سازند که افراد چگونه در مورد زندگی و تجاربشان می‌اندیشند» (کامرون و مارلن، ۱۳۸۸: ۵۲).

استعاره مفهومی برای رسیدن به درکی شایسته از پدیده‌ها، الگوهای خود را بر عناصر شناخت آفرین بنیان نهاده است. یکی از این الگوها، طرح‌واره تصویری است که براساس انطباق دو حوزه عینی و ذهنی که مبدأ و مقصد خوانده می‌شوند، شکل می‌گیرد. مفهومی که موجب تطابق دو حوزه مذکور می‌شود، «انگاشت» یا «انگاره» نامیده می‌شود.

به اعتقاد جانسون، انسان با مشاهده حرکت خود و سایر پدیده‌های عینی و متحرک، ساخت‌های مفهومی را در ذهنش به وجود می‌آورد. این ساخت‌ها حاصل تجارب فیزیکی انسان از جهان مادی و متحرک هستند. به عقیده جانسون، همان‌گونه که حرکت دارای نقطه آغاز، پایان و مسیر است، طرح‌واره‌های حرکتی هم دارای نقطه آغاز، پایان و مسیر است و نوع حرکت و جهت از جایی به جای دیگر متفاوت است.

«لیکاف و جانسون براساس دیدگاه زبان‌شناسی شناختی، استعاره را گسترش دادند و تمام جنبه‌های نظریه سنتی را به شیوه‌های منسجم و نظام یافته به چالش کشیده شد» (زرین کوب، ۱۳۵۷: ۱۲۳). آن‌ها نظرشان را در واکنش به ۴ فرضیه عمده کلاسیک بیان کردند که به ادعای آنان مانع از درک طبیعت اندیشه استعاری و ژرفای آن است؛ چهار فرضیه‌ای که پیشینه آن در سنت غربی به زمان ارسطو بازمی‌گردد. دیدگاه کلاسیک در چهار مورد ۱- ماهیت استعاره را کلمه می‌داند. ۲- اساس استعاره را شباهت می‌داند. ۳- همه مفاهیم را حقیقی فرض می‌کند و استعاره را مربوط به بخش غیرحقیقی زبان می‌داند. ۴- استعاره را یک تفکر عقلانی و خودآگاه قلمداد می‌کند، نه شیوه‌های که با طبیعت ذهن و بدن‌های ما شکل گرفته است، اشتباه می‌کند.

لیکاف و جانسون می‌گویند که «استعاره‌ها به اندیشه مربوط می‌شوند نه کلمه. استعاره‌ها فقط محدود به زبان شعر و بلاغت و فصاحت ادبیات نیست. استعاره‌ها به دنیا می‌آیند و می‌میرند، اما مفاهیم مرتبط با آن‌ها باقی می‌مانند. وجود علاقه شباهت در همه استعاره‌ها قابل اثبات نیست، بلکه نگاهت‌های سازنده استعاره است که میان دو حوزه مبدأ و مقصد ارتباط ایجاد می‌کند (لیکاف و جانسون، ۱۳۶۹: ۲۴۴).

همه استعاره‌های مفهومی دارای ویژگی ساماندهی‌اند؛ زیرا اساس استعاره‌های مفهومی، انتقال مفهوم از قلمروی (مبدأ) به قلمروی دیگر (مقصد) است. می‌توان گفت تمامی استعاره‌های مفهومی از این جهت ساختاری هستند، زیرا در هر نگاهت استعاری با ایجاد متناظرهایی از مفاهیم قلمرو مبدأ در برابر مفاهیم قلمرو مقصد، مفاهیم این یک را در چهارچوب آن یک ساماندهی می‌کنیم. در نظریه شناختی استعاره «تنها مقوله زبانی یعنی صرفاً مربوط به واژه‌ها نیست. فرآیندهای تفکر انسان تا حد زیادی استعاری‌اند» (لیکاف و جانسون، ۱۳۶۹: ۶). استعاره با این بیان معرف جهان‌بینی و جهان‌نگری سازندگان آن است.

هر استعاره، همانطور که قلمرو مبدأ مفهومی ملموس داشته که با تجارب فیزیکی انسان ارتباط دارد و درک آسانی دارد، دارای قلمرو مقصد با مفهوم انتزاعی بوده که درک آن دشوارتر است و به وسیله مبدأ می‌توان به آن پی برد.

استعاره‌ها براساس ساخت دو دسته تقسیم می‌شوند: استعاره‌های عمومی یا قراردادی که جنبه ادبی خود را از دست داده‌اند. استعاره‌های نو که برداشت جدیدی از استعاره‌های

قراردادی هستند و یا شاعر آن‌ها را ساخته است. در استعاره‌سازی، شاعر یک جنبه خاص را پررنگ‌تر یا برجسته می‌کند و یا موضوعی است که می‌خواهد آن را پنهان کند. «در استعاره‌های شناختی با دو فرآیند برجسته‌سازی و پنهان‌سازی سر و کار داریم» (لیکاف و جانسون، ۱۳۶۹: ۱۰).

استعاره‌های موجود در آثار ادبی بخشی از خانواده بزرگ استعاره‌ها هستند، اما همه آن‌ها نیستند. «استعاره‌ها در تمام لحظات زندگی انسان حاضر است و به عنوان عنصری پویا در درک مفاهیم انتزاعی و پیچیده عمل می‌کند. همچنین جایگاه آن در نظام مفهومی انسان است که به نحوه ادراک و اندیشیدن و زبان و اعمال ما ساختار می‌بخشد» (هاشمی، ۱۳۸۹: ۱۲۴).

نثرهای صوفیانه، از یک سو، بیشتر با هدف تعلیم و تبلیغ تصوف در میان عامه مردم و دفاع از تصوف در برابر مخالفان به وجود آمده و از سوی دیگر، روش کار صوفیه شامل تدوین کتاب و رساله و مجلس گفتن بوده است (غلامرضایی، ۱۳۸۸: ۵۱۷). سه موضوع مورد توجه در نثر و نظم‌های صوفیانه، تصوف و سیر و سلوک بوده است. «معروف کرخی گوید: تصوف فرا گرفتن کارهاست به حقیقت و نومید بودن از آنچه اندر دست مردمان است» (قشیری، ۱۳۷۴: ۴۶۷). سیر، رابطه نهانی سالک با حق تعالی است و سلوک، رفتار ظاهری سالک با خلق است. عزیزالدین نسفی در «انسان کامل» می‌گوید: «بدان که سلوک عبارت از سیر است، و سیر الی الله باشد، و سیر فی الله نهایت دارد، اما سیر فی الله نهایت ندارد، و سیر الی الله عبارت از آن است که سالک چندان سیر کند که از هستی خود نیست شود و به هستی خدا هست شود، و به خدا زنده و دانا و بینا و شنوا و گویا گردد. اگرچه سالک هرگز هیچ هستی نداشت، اما می‌پنداشت که مگر دارد آن پندار برخیزد و به یقین بداند که هستی خدا راست و بس. چون دانست و دید که هستی خدا راست، سیر الی الله تمام شد، اکنون ابتداء سیر فی الله است. سیر فی الله عبارت از آن است که سالک چون به هستی خدا هست شد، و به خدا زنده و دانا و بینا و گویا و شنوا گشت، چندان دیگر سیر کند که اشیاء را کماهی به تفصیل و تحقیق بداند و ببیند، چنان که هیچ چیزی در ملک و ملکوت و جبروت بر وی پوشیده نماند و به نزدیک اهل تصوف، سلوک عبارت از رفتن مخصوص است، و آن سیر الی الله و سیر فی الله است» (نسفی، ۱۳۹۴: ۱۰).

جهانگیری در کتاب محیی‌الدین ابن عربی، چهره برجسته عرفان اسلامی در این زمینه می‌گوید: «سیر در نظر ابن عربی نوعی انتقال است؛ انتقال از منزل عبادتی به منزل عبادتی دیگر، از عمل مشروعی به عمل مشروع دیگر، از مقامی به مقام دیگر، از اسمی به اسمی دیگر، از تجلی‌ای به تجلی دیگر و از نفس به نفس دیگر. بنابراین سالک کسی است که در این منازل و اعمال و مقامات و اسماء و تجلیات و انفاس در حال انتقال است» (جهانگیری، ۱۳۸۳: ۶۰۹).

«منظومه طریقت‌نامه (مشمول بر حدود ۲۷۷۰ بیت) منظومه‌ای درباره سیر و سلوک و اعتقادات صوفیه در روزگار اوج قدرت امیر مبارزالدین محمد مظفر (۷۶۵-۷۱۳ ق) سروده شده و به همین جهت متضمن اشاراتی به اوست. طریقت‌نامه دو نسخه داشته است؛ نسخه قدیمی صحیحی به خط رضی در بغداد و در مجلس شورای اسلامی موجود است. نظمی است از کتاب مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه اثر عزالدین محمود کاشانی (۷۳۵ ق) در ۲۷۷۰ بیت. همچنین عماد به کتاب عوارف المعارف از شیخ الاسلام شهاب‌الدین سهرودی نیز نظر داشته و مطالبی از کتاب التعرف المذهب اهل التصوف تألیف ابوبکر اسحاق محمد ابن ابراهیم ابن یعقوب بخاری الکلابازی را چاشنی مطالب خود ساخته است. این کتاب به نام امیر مبارزالدین محمد مظفری شاه کرمان و یزد و فارس کرده است. مصداق این ادعا در طریقت‌نامه آمده است؛ ۱- اسم این شاه را آورده [است] ۲- از بیعت محمد مظفری و المعتضد بالله گفته [است]. ۳- در مورد ساخت مسجد جامع کرمان به سال ۷۵۰، ابیاتی آورده است» (همایون فرخ، ۱۳۷۴: ۲۰-۲۴).

اگر سال سروده شدن طریقت‌نامه را با توجه به مطالب و مواردی که یاد کردیم سال ۷۵۶ هجری قمری به شمار آوریم، می‌توان پنداشت که خواجه عمادالدین فقیه کرمانی در سال ۷۱۶ هجری قمری متولد شده بوده و خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی در سال ۷۱۷ یا ۷۱۸ به دنیا آمده است. این دو شاعر هم عصر، تقریباً هم سن بوده‌اند. خواجه عماد در ۴۵ سالگی طریقت‌نامه را سروده، مذهب با معتقدات شیعیان سازگار است. عمادالدین از تربیت‌یافتگان شهاب‌الدین سهروردی، قطب سلسله سهروردی است. او یک صوفی مترسم (حبیب‌السیر، ج ۳: ۳۱۵) است. او در بینش عرفانی خود به عشق، وجد، شور، حال، جذب، سماع اهمیت می‌داد. مانند حافظ به شیوه ملامتیان و رندان گرایش داشت.

خواجه عماد فقیه در مقدمه طریقت‌نامه یادآور است که مصباح الهدایه را به نظم آورده است و از عوارف المعارف نیز در این اثر بهره گرفته و جابه‌جا با تذکر اینکه شیخ الاسلام چنین گفته است از عوارف المعارف هم مطالبی آورده است. و با مطالعه مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه و عوارف المعارف می‌توان دریافت که طریقت‌نامه در واقع نظم کامل هیچ یک از این دو اثر نیست، بلکه مطالبی از این دو کتاب را اخذ و سپس بر آن مطالبی افزوده که به این ترتیب باید گفت که خواجه عماد فقیه خود تألیفی مستقل از آن دو مأخذ در بحر هزج مسدس محذوف (وزن لیلی و مجنون نظامی) تنظیم کرده است.

طریقت‌نامه خواجه عمادالدین فقیه کرمانی، عارف و شاعر نامدار قرن هشتم را «مصباح الهدایه» منظوم نامیده‌اند، اما به دلیل حذف قسمت‌های مهمی از بحث‌های عرفانی و کلامی مصباح الهدایه، تغییر فصول و ابواب کتاب، تغییر ترتیب و نظم مطالب، سرودن اشعار انتقادی و اجتماعی، دعاها و مناجات‌ها، بازتاب احساسات و عواطف عاشقانه و عرفانی شاعر، مدح و ستایش اهل بیت، آوردن داستان‌ها و روایات گوناگون و بیان تجربیات عرفانی سراینده باید آن را منظومه مستقلی به حساب آورد و مصباح الهدایه را یکی از منابع و مأخذ مهم این منظومه دانست. همچنین مطالبی از کتاب التعرف المذهب اهل التصوف تألیف ابوبکر بن اسحاق محمد ابن ابراهیم ابن یعقوب بخاری الکلاباذی، چاشنی مطالب ساخته است. ساختار طریقت‌نامه، ۱۰ باب و هر باب ۱۰ فصل دارد. عماد ۱۰۰ میدان برای سیر و سلوک سالک طریق الی الله نشان می‌دهد و از این منظر شبیه ۱۰۰ میدان‌هایی است که تا آن زمان نگارش شده بودند. از جمله شبیه ۱۰۰ میدان سلمی و ۱۰۰ میدان خواجه عبدالله انصاری است (همایون فرخ، ۱۳۷۴: ۲۲-۴۵)

۳-۱. استعاره‌های مفهومی عشق در طریقت‌نامه

اشعار معنوی عمادالدین فقیه کرمانی با استفاده از کلمات کتابی، سبک عالی و عبارات تصویری بسیار سروده شده‌اند. آرایه‌های ادبی مثل «تشبیه»، «کنایه»، «استعاره مصرّحه»، «ایهام» و همچنین فنون بدیعی «جناس تام»، «تلمیح» و «مراعات نظیر» در طریقت‌نامه بسیار است. زبان عماد فقیه در طریقت‌نامه از لحاظ سمبلی و تصویری بودن، شبیه زبان غزلیات معنوی است. استعاره آنجایی که عماد برای پیام مفهوم‌هایی که برای آن‌ها هیچ فرمول زبانی وجود ندارد به کار گرفته شده است. این استعاره‌ها از نوع شناختی هستند. استعاره

شناختی نه «عینی گراست» و نه «ذهنی گرا» بلکه واقع گرای تجربی است و معنا براساس «تجسیم» تعریف می‌شود و شناخت بشر براساس تجربه شاعر از ساختار «بدنی» اش انجام می‌گیرد.

در استعاره شناختی از شیء دوم -در اینجا «معشوق»- طوری حرف می‌زنیم که انگار شیء اول «عشق» است که می‌شود و به موتیف تبدیل می‌شود. استعاره در طریقت‌نامه، طوری طبیعی است که انگار تمام زندگی را زیر سیطره خود دارد و زندگی فقط عشق معنوی است و انسان آمده تا در میان اندیشه استعاری، زندگی کند. زبان استعاری عماد به ما این امکان را می‌دهد تا امور ذهنی را حسی کنیم. درک عشق در ابیات که تراوش اندیشه است، مفهوم، چیز دیگری است و جهت استعاره‌ها به سمت بالا است. در غزلیات عرفانی تصویر معشوق مشاهده نمی‌شود و موضوع عشقی خیلی ضعیف می‌شود. در اینجا به جای زجر و رنج عاشق، تفکرات عارفانه می‌بینیم؛ قهرمان عاشق رنجور به سالک تبدیل می‌شود. به کار بردن واژه عشق در بعضی ابیات به طور مستقیم بر تجربه‌های جسمانی مبتنی هستند و به ما تفهیم می‌کنند که در پشت واژه، مفهوم گسترده‌ای نهفته است. اگر استعاره را از روی مفهوم بررسی کنیم در طریقت‌نامه صحبت عشق الهی است و عشق از مباحث بنیادین مکاتب انسانی است که بدون در نظر گرفتن آن، عرفان و حکمت قابل فهم نیست. البته عشق از مقولاتی است که تعریفش به ذات میسر نیست و کنهش در خفا است. عالم محبت و عشق خواص صوفیه وسیع‌تر و بالاتر از عشقی است که شاعران دیگر می‌گویند؛ زیرا فرق است بین معشوقی که: همه عالم از اوست و معشوقی که همه عالم اوست (جامی، ۱۳۹۱: ۷۲).

نظریه استعاره مفهومی در پی آن است که نشان دهد حتی به کار بردن حقیقی واژه‌های متن نیز ماهیتی استعاری دارند، نه اینکه درباره چگونه ساخته شدن و کار آنچه معمولاً استعاره نام دارد. نظریه استعاره مفهومی، نظریه‌ای در باب شناخت است. حوزه مبدأ که اینجا عشق است برای فهم مقصد به دست می‌آید. طریقت‌نامه عماد که تجربه عرفان دارد، اشعارش سرشار از سمبل‌ها و تصاویر هستند. گرایش شاعر به این سبک ناشی از صوفی بودن عماد است. موضوع اصلی اشعار عماد که شامل سمبل‌های معنوی زبان شاعری او هستند، عشقی است که در تجلی حق و پیدایش مظاهر آفرینش، در پرستش، در بازگشت و در همه نگرش عارف و در راهنمایی سالک در رسیدن به حق نقش اساسی دارد.

۳-۱-۱. استعاره مفهومی با مبدأ عشق و مقصد بار مثبت

شاعر خواننده را با مبدأ عشق برای قدردانی وقت و دقایق و برای لذت بردن از هر لحظه زندگی زودگذر دعوت می‌کند که نگاشت استعاره برای مقصدی الهی است.

- عشق شادی و سُکر است.

ز شوقت مطرب الحان شکر ساز ز عشقت دیده مردم نظرباز
(کرمانی، ۳۰)

شادی و سُکر که نه محسوس و نه معقول است. عشق شادی و سرخوشی است.

- عشق بی قراری است. عشق زندگی است.

و گر یک روزم از عمر است باقی مدارم بی می و معشوق و ساقی
(همان: ۴۴)

- عشق مستی و سرزندگی است.

مرا بُستان ز من کاز خود پرستی نباید کس خلاص الّا به مستی
(همان: ۴۵)

- عشق ادب است.

مراعات ادب آمد از آن دل که از فضلش محبت گشت حاصل
(همان: ۵۷)

در این بیت از محبت به عنوان پیوندی میان انسان و خدا یاد می‌کند. در اینجا عشق، ادب است.

- عشق نصیحت است.

گر یارش نصیحت پیشه گیرد نصیحت زو به جان و دل پذیرد
(همان: ۶۵)

نصیحت تجربه‌ای است که سالک باید از عارف بپذیرد.

- عشق تجرید است.

چو بشنید این سخن درویش صادق که در کوی تجرّد بود عاشق
(همان: ۶۸)

عارف به تجرید روح از بدن و پیوستن آن به جهان ارواح اشاره دارد که در آن حالت،
وجد و لذت خاصی برای سالک روی می‌دهد.

- عشق تجربه است.

بود وصفش مُحب و اوست محبوب بود طالب ولیکن اوست مطلوب
(همان: ۸۸)

تجربه‌ای که حدیث آن در حروف و کلمه نمی‌گنجد و حقیقتی ازلی و الهی است.

- عشق بقا است.

بود چشمش به نور حقّ منور به بوی عشق جان او معطر
(همان: ۸۹)

عشق سالک را به بقا می‌رساند. عشق دو طرفه است. فنا شدن در معشوق به بقای سالک
می‌انجامد.

- عشق دلپذیر است.

ز مهر روی خویش ناگزیر است جمال شاهدانش دلپذیر است
(همان: ۸۹)

- عشق خرد است.

نباشد یک نفس بی دل ستانی خرد، وصل دل آرامی، به جانی
(همان: ۸۹)

- عشق پنهان است.

به دل باشد وجود عشق قایم که دل باشد مقام عشق دایم
(همان: ۸۹)

اما نشانه‌هایی دارد که در دل عاشق نهان است.

- عشق برای عشق است.

نندد در جمال فانیش دل که با دنیا نوزد مهر عاقل
(همان: ۹۷)

یعنی حب الهی و عشق ورزیدن به خداوند بدون دلیل است؛ یعنی همان فنا فی الله است.

- عشق هوشیاری است.

ز یاد حق دلش غافل نباشد که دل بی یاد جانان دل نباشد
(همان: ۸۹)

ز خواب غم مگر بیدار گردهم وزین مستی مگر هوشیار گردهم
(همان: ۱۵۸)

خداوند رسیدگی و اداره دلمشغولی بنده را به عهده دارد. پس سالک مشکلی ندارد.

- عشق اشتیاق است.

به حال صوفیان مشتاق گشته همه سرگشته آفاق گشته
(همان: ۹۹)

عشق به سر دویدن است. عاشق سرگشته و حیران است.

- عشق صداقت است.

بود مطلوب خالق صید خلش نباشد معنی در زیر دلش
(همان: ۱۰۱)

دورویی و نفاق در عاشق جای ندارد.

- عشق اطاعت محض است.

نبیند خیر و شر دیگر ز مخلوق پسندد هر چه می آید ز معشوق
(همان: ۱۰۹)

زمینه ساز تمامی معنویت سالک است.

- بیان آرزومندی است.

از آن خرم نفس هم بر دل روح شود باب طرب هر لحظه مفتوح
(همان: ۱۱۴)

آرزومندی موجب عشق و عشق طرب و شادی می آورد.

- عشق انگیزه است.

ولی در اصطلاح شیخ زاهد بود معبود حی مشهود شاهد
(همان: ۱۱۵)

عشق انگیزهٔ تحرک سالک و عامل حرکت در سیر الی الله است.

- عشق زیبایی مطلق است.

ز عشق روی یوسف چون زلیخا که همه در کوی تمکین ساختی جا
(همان: ۱۱۶)

مرکب شوق برای رفتن به سمت خداوند است.

- عشق فنا است.

دوم محو صفات خوب و ناخوب که شد اهل فنا را جمله مطلوب
(همان: ۱۱۸)

عشق معنای نیستی عاشق در محضر معشوق است. فنای فی الله که مطلوب سالک است.

- عشق بی خودی و مستی است.

عماد خسته را از بادهٔ شوق بده جامی که بیخود گردد از ذوق
(همان: ۱۱۹)

مگر دستی برافشانم ز مستی برون آیم دمی از بندِ هستی
(همان: ۱۴۱)

- عشق شوق است.

دگر رسم سماع و حالت ذوق که در دل بر فروزد آتش شوق
(همان: ۱۲۳)

- عشق سرّی از اسرار الهی است.

همیشه خلوتی محبوب باش
بدان پایه نباشد چون منافق
(همان: ۱۳۲)

که خرق عادت او مطلوب باشد
که او بر خرق عادت نیست عاشق

- عشق اطاعت است.

فزاید قوتی در استطاعت
(همان: ۱۳۷)

پدید آید ز نوشان ذوق طاعت

فرمانبرداری محض نگاشت این استعاره به مقصد بدون چون و چرا است.

- عشق علم است.

که جان اهل دل او را فدا شد
(همان: ۱۴۷)

مثال علم در عالم غذا شد

- عشق تمنا است.

در این رویست شدت در هدایت
(همان: ۱۵۲)

تمنای نکاحش در دل افتاد

- عشق آگاهی است.

ز خاطر میل تدبیرش به در شد
(همان: ۱۵۳)

ز علم حال تا دل را خبر شد

- عشق آواز خوش است. سرزندگی است.

مرا مطرب از این ساز دل آویز
به گوش جان فروکن نغمه ای تیز
(همان: ۱۵۸)

- عشق لبخند است.

چو گل در روی شیخ و شاب خندد
در احزان به روی دل ببندد
(همان: ۱۸۹)

- عشق نواختن است.

دلم با ساز تو زان عشق بازد
که او عشاق را خوش می نوازد
(همان: ۲۰۸)

- عشق بقا است.

که دنیا فانی است و عشق باقی
مشو مغرور دنیای نفاقی
(همان: ۲۱۳)

- عشق صبر است.

نماید بر مصیبت صابری دل
ولی در عاقبت صبر است مشکل
(همان: ۲۱۵)

- عشق امیدواری است.

دل مومن ز رحمت نیست نومید
اگر چه بر خطا بوده است جاوید
(همان: ۲۱۹)

- عشق آرامش است.

که آرام روانِ عاشق آن است
(همان: ۲۲۷)

محبت جانِ جانِ عاشقان است

- عشق اشتیاق است.

که از عشاق صاحب دل نظر یافت
(همان: ۲۳۰)

دلی از سرّ مشتاقی خبر یافت

- عشق غیرت است.

که بی غیرت ز کوی عشق دور است
(همان: ۲۳۱)

نباشد دور اگر عاشق غیور است

- عشق نور است.

وزین پرتو بر او افتاد نوری
(همان: ۲۳۵)

چو دل را شد عیان حال سروری

محبت دیده‌ جان را بود نور
(همان: ۲۲۷)

محبت روضه‌ دل را بود حور

- عشق تجلی صفات است.

کند جانش نظر بر حسن محبوب
(همان: ۲۳۷)

چو شد سرّ محبّ واصل به محبوب

- عشق علم غیب است.

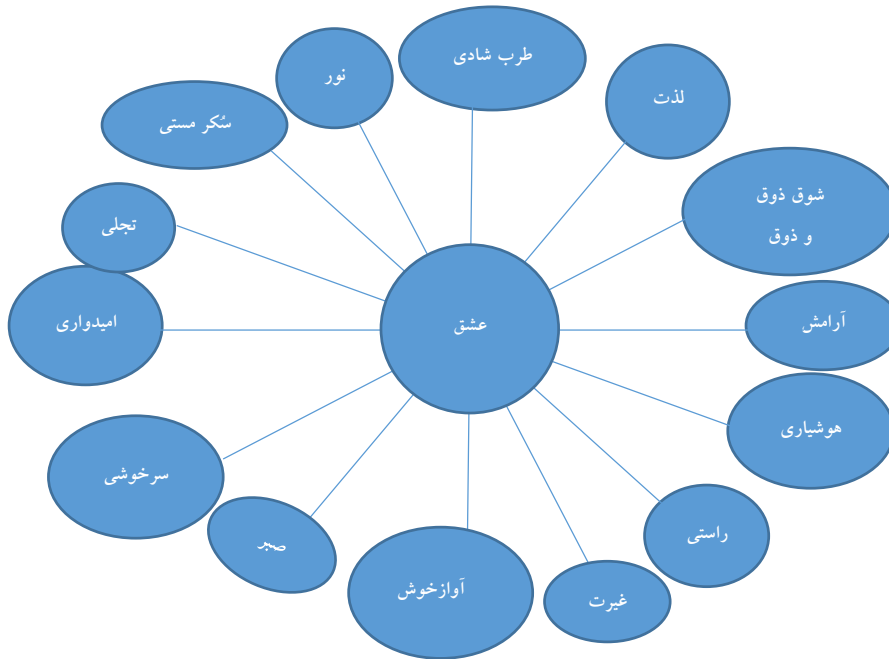
چو دل در شهریار عهد بستم فتاد از غیب تاریخش به دستم
(همان: ۲۴۰)

استعاره، محتاج قرینه است و این قرینه گاه خواننده را از معنی اصلی منصرف می‌کند به خصوص در استعاره مفهومی که قرینه در مفهوم است و احتمال به خطا رفتن خواننده در آن بسیار است. عماد در گروه اول بار مثبت استعاره عشق را پررنگ کرده است. مثلاً وقتی می‌گوید عشق نور است. مبدأ عشق ما را به مقصدی به نام نور به وسیله نگاشتی به وسعت ۱۰۰ میدان می‌رساند که می‌توان آن را با آیه ۳۵ سوره نور که می‌فرماید: ﴿اللَّهُ نُورٌ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ مستند کرد. نور روشنگر قلب و راه سالک است و استعاره آن را نمادین کرده است. نور و عشق هم ردیف هستند پس در می‌یابیم که هدایت از عشق سرچشمه می‌گیرد. در استعاره، عشق شادی است و عماد انگیزه سالک را پررنگ می‌کند. وقتی مبدأ عشق باشد، مقصد، ذوق و شوق است که از آن در کالبد انسان مستی و سرزندگی دمیده می‌شود و انسان را به سفر متمایل می‌شود تا به این دستور خداوند جامه عمل ببوشاند: ﴿قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ﴾ استعاره عشق در مبدأ محبت با مقصد نور است. استعاره عشق، جان است. عشق را موجودی است که در ادامه حیات نقش دارد. عماد به روح داشتن عشق تأکید دارد؛ یعنی ما با مفهوم انتزاعی از عشق در این نوع روبه‌رو نیستیم، بلکه با موجودی حسی سروکار داریم. جانی که به عاشق در سیر و زندگی و شادی کمک می‌کند. استعاره شادی و طرب در وجود انسان است و این وجه استعاره این حس را در تجربه عشق پررنگ‌تر نشان می‌دهد. آنچه از این وجه پنهان است، زیاده‌روی و رسیدن به جنون عشق در این وادی است. استعاره عشق با مفهوم شادی، مستی، سرزندگی و طرب که اصول زندگی است، استناد به آیه ۵۸ از سوره یونس است: ﴿قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلِيفرِحُوا﴾. در این آیه، خداوند به صراحت دستور به شادی بعد از رسیدن بخشش خداوند می‌دهد. شناخت انسان از امور حسی اغلب شناختی مستقیم، به همراه اشاره مستقیم حسی به متعلق شناخت است. اشاره کردن به یک درخت در حالی که از لفظ درخت استفاده می‌کنیم، شناخت بی‌واسطه است که امتیازات خاص خود را دارد، اما برای شناساندن مفاهیم تعریف‌های اشاری کاربرد همه‌گیر

ندارد. پس مفهوم‌های حسی به کار گرفته می‌شوند و اینجاست که مفهومات ملموس به درک مفهوم‌های انتزاعی کمک می‌کنند و این مفاهیم انتزاعی بعضی اساس یافتن معنای بعضی دیگر از مفاهیم انتزاعی هستند.

استعاره عشق ابزاری است برای رسیدن به مفهومی که انتزاعی هستند. پس عشق ابزار شناخت است. جهت‌گذاری یا حرکت استعاره در اینجا افقی و یکطرفه است. حوزه مبدأ حسی است و حوزه مقصد انتزاعی است. ما از «عشق» پی به معشوق و ویژگی‌های او می‌بریم. معشوقی که والا است و توانا و قادر به انجام هر کاری از جمله رساندن سالک به خود. عماد معتقد است که درک خوشی و لذت در سایه آگاهی و روشن شدن به نور حق امکان‌پذیر است.

نمودار استعاره‌های با بار معنایی مثبت



۳-۱-۲. استعاره‌های مفهومی با مبدأ عشق و مقصد بار منفی

- عشق آشفته‌گی است.

کند بوی گلستان وصالش دمی ساکن دمی آشفته حالش
(همان: ۹۹)

- عشق غفلت است.

که ای غافل ز اسباب تنعم چرا راه تاهل کرده ای گم
(همان: ۶۸)

- عشق درد و بی‌طاقتی است.

دلا گر عاشقی از درد مگریز و گر بی‌طاقتی در دُردی آویز
(همان: ۴۵)

- عشق حرص است.

مثال حرص نفس، اندر پی جمع حدیث عشق پروانه است با شمع
(همان: ۸۴)

- عشق دوریاست.

که از مشعل به تاب لمعه نور به شوخی اکتفا بنماد از دور
(همان: ۸۴)

- عشق آتش است.

ز سوز بال و پر عبرت نگیرد زند خود را بر آتش تا بمیرد
(همان: ۸۴)

عماد از آتش فکرت جگر سوخت ولی چون شمع رخسارت برافروخت
(همان: ۱۰۳)

در اینجا عشق مبدایی است که پرده بین سالک و حق را می‌سوزاند و سوختن انگاشت
است. سالک به واسطه کشف حجاب، شایسته عشق ورزیدن می‌شود. شروع اعلام نیستی
عاشق در برابر هستی مطلق معشوق است.
- عشق مرگ است.

بمیرد چون شود غالب بدو ذوق که جان بسیار دادند از سر شوق
(همان: ۱۳۹)

چنان از ذکر محبوب انس گیری که از ذکر ارشوی غایب بمیری
(همان: ۲۳۴)

- عشق اسیری است.

نمانده الفتی با آشنایی رسید از بی دلی کارش به جایی
که هر ساعت کله بر خاک می‌زد گریبان تا به دامن چاک می‌زد
(همان: ۱۷)

عاشق بی قرار اسیر خاک و زندانی تن است. انگاشت این استعاره تلاش تا مرگ برای
مقصد عشق است.

- عشق خونریز است.

به جان ورزد دل او مهر صدیق به تیغ قهر ریزد خون زندیق
(همان: ۱۷۸)

- عشق درد است. عشق سوز و گداز است.

بنال ای بلبل گلزار مجلس که دل در ناله زار است مونس
(همان: ۱۹۱)

- عشق خوف است.

چو باطن از جلالش منظوری گشت به کنج خوف دل هم منزوی گشت
(همان: ۲۳۴)

- عشق خاک است.

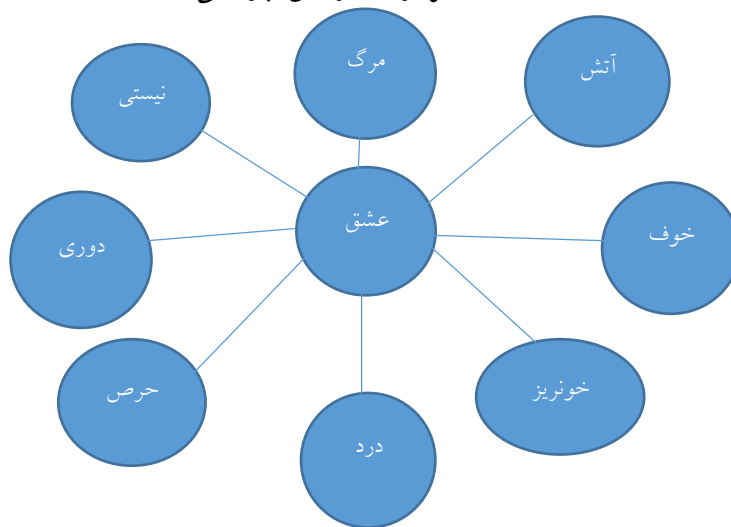
به زاری قایلش پوسیده در خاک کفن کرده ز شوق دوستان چاک
(همان: ۲۴۱)

ارزش گذاری بار عشق به منفی، گاه در اخلاق، گاه در عرف و گاه در قوم است، اما نکته مهم اینجاست که بعضی از واژگان در همه عرصه‌ها دارای بار منفی هستند؛ مثل: آتش، مرگ، فقر، بیماری. در حالی که واژگانی مانند: غم، فنا، سرگستگی، تنهایی، گاهی با بار مثبت قلمداد می‌شوند. مثلاً بلا هنگام آزمایش و یا بلا هنگام آزمودن شکیبایی. عماد در طریقت‌نامه با آوردن مقصدهای متعدد در رابطه با مبدأ عشق هنرمندانه سالک را در انتخاب معنا از عشق آزاد گذاشته است. در شعر عارف، واژه با بار منفی معنایی ندارد، عارف در پی آن است که برای عروج به ملکوت اعلی بالی به نام عشق به سالک بدهد و برای این کار ارزش واژگان تغییر می‌یابد.

جنبه‌هایی از عشق پررنگ‌تر از قسمت‌های دیگر است. استعاره‌های: درد، بی‌طاقتی، مرگ، خونریزی، خوف، نیستی، به خاک شدن، نیستی، سرگستگی، دوری، غفلت. استعاره‌ها با بار منفی از استعاره‌ها با بار مثبت کمتر است. عشق برای سالک امری حیاتی و مفهوم مثبت آن عمیق‌تر و بار منفی آن فقط دروازه‌ها می‌ماند. برای رسیدن به محبوب باید سوخت، بیمار و سرگشته در غم فرو رفت، باید که هست و نیست سالک در راه سلوک برود، تا به جنون عشق برسد، آتش بگیرد تا آنجا که مرگ را در آغوش بگیرد. عاشق حاضر

است با همه آنچه به ظاهر بار منفی واژگان دارد با لذت و عشق با بیماری دست و پنجه نرم کند، اما به مقصدش، معشوق برسد. ترس سالک از مرگ، ترس از فنا است، چون او در پی بقا است. پس شاعر مبدأ عشق را برای مقصد والای حق قرار می‌دهد تا سالک مرگ را در راه معشوق طلب کند.

نمودار استعاره‌های بار منفی



۳-۱-۳. استعاره‌های مفهومی با مبدا عشق و مقصد بار معنایی خنثی - عشق تنهایی است.

گریزد در ادب پیوسته آن دل که گردد خلوتی را جمله حاصل
(همان: ۱۳۳)

عشق در مبدأ خلوت ممکن است. پس با انگاشت زهد عشق را می‌طلبد و عشق معنای نیستی عاشق در محضر حضرت حق است.

- عشق بی خبری است. عاشق مدهوش است.

جمال دوست دید و بی خبر شد در آمد عشق و او از خود به در شد
(همان: ۱۷۵)

ز عشق دلبری نتوان شد از هوش که گیرد هر دمش شخصی در آغوش
(همان: ۲۱۳)

- عشق تنهایی است.

کسی کاو با نگاری مهر ورزید نباید در جهان دیگری دید
(همان: ۲۲۸)

- عشق فراموشی است.

دلا جام محبت گر کنی نوش کنی دنیی و عقبی را فراموش
(همان: ۲۲۷)

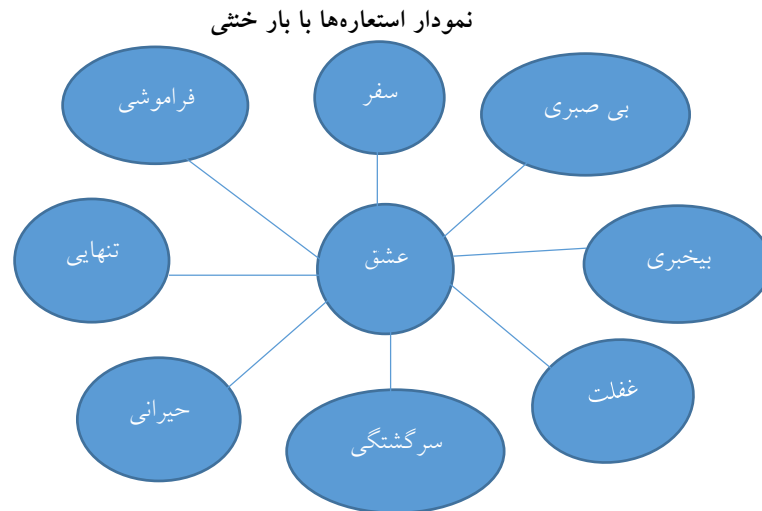
- عشق بی صبری است.

ولی صبر از دل عاشق نیاید که عمری بی می و مطرب نیاید
(همان: ۲۳۸)

- عشق سفر است.

شود رنج سفر او را فراموش اگر گیرندش اهل دل را در آغوش
(همان: ۱۲۷)

سفر از عالم صغیر و عروج در عالم کبیر است.



فهم استعاره به دلیل اینکه قرینه آشکاری برای فهم آن نیست و واژه در معنای «غیر خود» و «خود» به کار رفته، دشوار است. معنی استعاره قابل انتخاب و گزینش است. استعاره با بار خنثی، دارای دو معنی است که خواننده می‌تواند هر دو بار معنایی را دریافت کند. استعاره «عشق، آتش است» از این نوع است. آتش هم می‌تواند بسوزاند و هم می‌تواند در بوته طلا آن را آبدیده کند و همچنین آتش روشنایی می‌دهد و روشنایی راه برای عاشق یک نیاز ضروری است. استعاره در این مورد طرف روشنی‌بخش را برجسته می‌کند و طرف سوزاندن را کم‌رنگ و پنهان می‌کند. در استعاره‌هایی که عشق تنهایی است، جنبه تنهایی دنیایی آن کم‌رنگ است و جنبه عقبایی آن برجسته است و تنهایی برای یافتن خود است که دارای ارزش اخلاقی می‌شود. عشق سرگشتگی، حیرانی، فراموشی، فنا، بی‌خبری است. عشق برترین تمایل عارف برای رسیدن به بینش است.

عماد فقیه کرمانی در طریقت‌نامه، عشق را با تفسیر آیه ۵۳ سوره مائده از قرآن ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾ یعنی کسانی که گرویدند به شدت خدا را دوست دارند، معنی کرده است. عماد معتقد است برای عروج به ملکوت اعلیٰ بال عشق لازم است و گاهی واژه دوستی و محبت را جایگزین عشق کرده است. «دوستی میل طبع است که خوش باشد و اگر آن میل شدید بود آن را عشق می‌نامند و کمال محبت به حق تعالی «عشق» است» (غزالی، ۱۳۸۴: ۲۷۲).

از آنجا که استعاره مبتنی بر ادعای شباهت است، عنصر مشترک بین دو امر یا دو چیز را کشف و برجسته می‌کند؛ یعنی دو چیز را از طریق یک ایده مشترک به هم مربوط می‌سازد. ادعای شباهت در استعاره صراحت ندارد. اشیا و پدیده‌ها به جای هم جایگزین می‌شوند. استعاره وسیلهٔ مخیل کردن کلام است. با استعاره از حقیقت مبتدل و تکراری می‌توان گذر کرد. با استعاره از عالم محدود حقیقت و دایرهٔ بسته واژگان را می‌شکافیم و به طول و عرض معانی اضافه می‌کنیم. همانطور که می‌بینیم عشق از کلان استعاره‌هایی است که «شاعران بزرگی مثل سنایی، دیلمی، بایزید، مستملی بخاری ... هم از آن استفاده کرده‌اند» (هاشمی، ۱۳۹۲: ۸۰-۸۵). اگر بخواهیم براساس همین استعاره‌های یافته شده در طریقت‌نامه تصویر عشق را که عماد از عشق نشان داده به تصویر بکشیم، می‌توانیم آن‌ها را براساس مقصد نور، تاریکی و میانه تقسیم کنیم. محورهایی که مفهوم عشق دارند، عبارت است از: استعاره‌ها که تصویر روشن از عشق می‌سازند: شادی، سُکر، سرخوشی، طرب، هستی بخش، شوق، آگاهی، نواختن، ذوق، امیواری، نور، تجلی. این استعاره‌ها مقصد نور دارند و طرف روشن عشق هستند. گروه دوم استعاره‌هایی که تصویر تاریک و سیاهی از عشق ساخته‌اند: آتش، مرگ، نیستی، خونریز، غم، بیماری، خوف، جنگ، بلا، خاک. استعاره‌هایی که دو وجه را دارا هستند؛ یعنی هم دارای ارزش نور و هم تاریکی هستند که عبارتند از: فراموشی، سفر، بی‌صبری، فنا، حیرت، سرگستگی، بی‌خبری، تنهایی. استعاره‌های در گروه اول بار ارزشی کلمات تغییر نکرده و عماد آن‌ها را با زبان زیبای خود در غزلیات به کار برده است، اما در گروه دوم عماد بیان برجستهٔ خویش را نشان می‌دهد و شگردهای بیانی را برای ایجاد معنای تازه از عشق به کار می‌برد. شگرد انتقال معنا و دو وجهی بیان، موجب زیبایی کلام و استواری آن می‌شود. تفاوت شاعران گاه در استفاده از استعاره‌ها و به کار بردن واژه‌ها در معناهای تازه است. استعاره‌ها در زبان ادبی دارای بُعد جمال‌شناسانه و معرفت‌شناسی هستند. استعاره‌شناختی نه «عینی گراست» و نه «ذهنی گرا»، بلکه واقع‌گرای تجربی است و شناخت بشر براساس تجربهٔ او از ساختار «بدنی» اش انجام می‌گیرد. در استعارهٔ شناختی از شیء دوم در اینجا از «معشوق» طوری حرف می‌زنیم که انگار شیء اول «عشق» است که برجسته می‌شود و به موتیف تبدیل می‌شود.

عماد طوری طبیعی استعاره به کار می‌برد که انگار تمام زندگی را زیر سیطره خود دارد. از نگاه عماد فقیه کرمانی، زندگی سالک در عشق خلاصه می‌شود. عماد در میان اندیشه استعاری و با زبان استعاری این امکان را ایجاد می‌کند تا درک امور ذهنی با امور حسی آسان شود. درک عشق در ابیات طریقت‌نامه با وجود استعاره‌های مفهومی نشان می‌دهد هر واژه، واژه‌ای با مفهوم دیگر است و جهت استعاره‌ها به سمت بالا است. به کار بردن واژه عشق در بیشتر ابیات به طور مستقیم بر تجربه‌های جسمانی مبتنی هستند و به ما تفهیم می‌کنند که در پشت واژه مفهوم گسترده‌ای نهفته است.

در نهایت می‌رسیم به این جمله «هر کس که عشق را تعریف کند، آن را نشناخته و کسی که از جام آن جرعه‌ای نچشیده باشد، آن را نشناخته و کسی که گوید من از آن جام سیراب شدم، آن را نشناخته که عشق شرابی است که کسی را سیراب نکند» (ابن عربی، ۱۳۸۸، ج ۲: ۱۱۱).

بحث و نتیجه‌گیری

عمادالدین فقیه کرمانی در سرودن طریقت‌نامه نگاهی عرفانی داشته است. عشق از عناصر عمده و اساسی بینش عرفانی است. از آنجا که عشق مانند هستی، مفهومی دارد به ظاهر شناخته شده با حقیقتی پنهان، عشق را در مسائل مهم جهان بینی و ملکوت خویش مطرح کرده است. در طریقت‌نامه ابیات با معانی متعدد عشق به ما نشان می‌دهد که عدم تعادل معانی از مشخصه‌های عشق است که عاشق در راه رسیدن به معشوق به هر نتیجه‌ای از آن برسد: اعم از بار معنای مثبت (شادی، سُکر، شوق، لذت، طرب، بی‌قراری، زندگی، مستی، سرزندگی، ادب، نصیحت، تجرید، تجربه، بقاء، دلپذیر، خرد، عشق، هوشیاری، اشتیاق، صداقت، اخلاص، آرزومندی، زیبایی، بقاء، مستی، شوق، سر، اطاعت، علم، تمنا، آگاهی، آواز خوش، نور) یا استعاره با بار منفی (مرگ، درد، آتش، نیستی، سفر، فنا، نیستی، دوری، خونریز، ترس) یا بار معنای خنثی (سفر، بی‌صبری، بی‌خبری، فراموشی، تنهایی، حیرانی، سرگشتی) رضایت دارد. چون عشق عرفانی، یک عشق دو سره است و عشق همانند وجود از ذات حق به عالم سرایت کرده است. پس همین عشق به کمال و عشق به اصل خویش، عامل و محرک نیرومند حرکت و سیر همه پدیده‌ها و از جمله انسان است. عماد فقیه کرمانی از دو طریق «انتقال معنا» و «تغییر معنا»، معناهای ویژه به عشق داده و از معشوق الهی استعاره‌ای ویژه با طیف مفهومی گسترده ساخته است. از آنجا که ابیات در

طریقت‌نامه دارای وضعیت معانی چندپهلوی است، عماد توانسته مفاهیمی از عشق را با بیان استعاره وضع کند. او با تسلط به زبان استعاره و چالش کشیدن نظام ارزشی استوار بر آن با دادن امکانات تازه به زبان، غنای زبان را بالا برده است. استعاره‌هایی که شاعر به کار برده با جنبه منفی، مثبت و خنثی بار معنایی در حرکت را به خواننده می‌رساند که عشق به کمال و عشق به اصل خویش، عامل و محرک نیرومند حرکت و سیر انسان است تا نشان دهد پرستش خداوند از سر اجبار نیست، بلکه به خاطر عشق به اوست. استعاره‌ها دارای یک معنای برجسته و یک معنای پنهان، الگوی مناسبی از افعال فیزیکی برای رسیدن به افعال ذهنی در ایجاد ارتباط بین کلمات هستند.

پژوهش انجام شده به این معنا نیست که تمام معانی استعاره با مفهوم «عشق» پایان یافته است؛ زیرا استعاره مفهومی راه را برای ایجاد دایره گسترده معنا به وجود می‌آورد که محقق می‌تواند با بررسی رابطه معنایی دیگر به آن‌ها برسد و همین طور می‌تواند در انتخاب مبدأ برای استعاره از کلمات دیگر استفاده کند، پس راه برای پژوهش‌های دیگر باز است.

تعارض منافع

تعارض منافع ندارم.

ORCID

Foruzandeh Edalat  <http://orcid.org/0000-0001-7256-7039>

Kashi

Mahbubeh Mobasheri  <http://orcid.org/0000-0002-7071-037X>

منابع

- ابن عربی، محیی‌الدین. (۱۳۸۸). *فتوحات المکیه*. ترجمه و تصحیح محمد خواجوی. تهران: مولی.
- ارسطو. (۱۳۳۷). *هنر شاعری*. مترجم: فتح‌الله مجتبیایی. تهران: اندیشه.
- جامی، عبدالرحمن. (۱۳۹۱). *اشعة اللمعات*. تحقیق هادی رستگار مقدم گوهری. خراسان: دفتر تبلیغات اسلامی.
- رازی، شمس‌الدین محمدابن قیس. (۱۳۱۴). *المعجم فی معانی اشعار العجم*. مصحح محمدبن عبدالوهاب قزوینی. تهران: بی‌نا.
- زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۵۷). *فن شعر ارسطو*. تهران: امیرکبیر.

- شمیسا، سیروس. (۱۳۷۶). بیان. تهران: فردوسی.
- غزالی، احمد. (۱۳۹۴). *سوانح فی العشق*. به اهتمام احمد مجاهد. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- _____ (۱۳۸۴). *کیمیای سعادت*. به کوشش حسین خدیو جم. چ ۱۲. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- فقیه کرمانی، عمادالدین علی. (۱۳۴۸). *طریقت‌نامه*. تصحیح رکن الدین همایون فرخ. تهران: اساطیر.
- کامرون، لین و مارلن، روبرت. (۱۳۸۸). *تجزیه استعاره*. ترجمه فرزانه طاهری. تهران: مرکز.
- لیکاف، جرج و جانسون، مارک. (۱۳۶۹). *استعاره‌هایی که با آن زندگی می‌کنیم*. ترجمه حسن شجاعی. تهران: فرهنگان.
- میرصادقی، میمنت. (۱۳۸۵). *واژه‌نامه هنر شاعری: فرهنگ تفصیلی اصطلاحات فن شعر و سبک‌ها و مکتب‌های آن*. چ ۳. تهران: کتاب مهناز.
- هاشمی، زهره. (۱۳۹۲). *بررسی نظام‌های استعاری عشق در پنج متن عرفانی براساس نظریه استعاره شناختی*. مشهد: فردوسی.
- همایی، جلال الدین. (۱۳۵۵). *مولوی چه می‌گوید*. ج ۱. نمط ۹. تهران: انتشارات شورای عالی فرهنگ و هنر.
- _____ (۱۳۸۸). *فنون بلاغت و صناعات ادبی*. ج ۱ (صنایع لفظی بدیع و اقسام شعر فارسی). چ ۳. تهران: توس.
- واعظ‌کاشفی، ملاحسین. (۱۳۶۹). *بدیع الافکار فی صنایع الاشعار*. مصصح میر جلال الدین کزازی. تهران: مرکز.

References

- Aristotle. (1958). *Poetry Art*. Translator: Fathollah Mojtabaei. Tehran: Thought. [In Persian]
- Cameron, L. & Marlene, R. (2009). *Metaphor Analysis*. Translated by Farzaneh Taheri. Tehran: Center. [In Persian]
- Faqih Kermani, E. A. (1969). *Tarighatnameh*. edited by Rokanuddin Homayoun Farrokh. Tehran: Asatir. [In Persian]
- Ghazzali, A. (2015). *Tragedies in Love*. by Ahmad Mojahed. Tehran: Tehran University Press. [In Persian]
- _____ (2005). *The Alchemy of Happiness*. by Hossein Khadio Jam. 12th Edition. Tehran: Scientific and Cultural Publications. [In Persian]
- Hashemi, Z. (2013). *A Study of Metaphorical Systems of Love in Five Mystical Texts Based on Cognitive Metaphor Theory*. Mashhad: Ferdowsi. [In Persian]

- Homayi, J. (1976). *What does Rumi say*. vol. 1. 19 Pattern. Tehran: Publications of the Supreme Council of Culture and Arts. [In Persian]
- _____. (2009). *Rhetoric Techniques and Literary Crafts*. Vol 1 (Innovative Verbal Crafts and Various Persian Poetry). 3 Edition. Tehran: Toos. [In Persian]
- Ibn Arabi, M. al-Din. (2009). *The Conquests of Mecca*. Translated and Corrected by Mohammad Khajavi. Tehran: Molly. [In Persian]
- Jami, A. (2012). *Rays of Light. Research by Hadi Rastegar Moghaddam Gohari*. Khorasan: Islamic Propaganda Office. [In Persian]
- Likaf, G. & Johnson, M. (1990). *Metaphors we live with*. Translated by Hassan Shojaei. Tehran: Farhangan. [In Persian]
- Mirsadeghi, M. (2006). *Dictionary of Poetic Art: A Detailed Dictionary of Poetry Terms and Styles and Schools*. 3 Edition. Tehran: Mahnaz Book. [In Persian]
- Razi, Sh. al-Din. M. ibn. Q. (1935). *Dictionary in the Criteria of non-Arabic Poetry*. Tehran. [In Persian]
- Shamisa, S. (1997). *Bayan*. Tehran: Ferdowsi. [In Persian]
- Waez Kashefi, M. H. (1990). *Badi Al-Afkar Fi Sanaye Al-Ashar*. edited by Mir Jalaluddin Kazazi. Tehran: Center. [In Persian]
- Zarrinkoob, A. (1978). *Aristotle's Poetry*. Tehran: Amirkabir. [In Persian]

استناد به این مقاله: عدالت کاشی، فروزنده و مباشری، محبوبه. (۱۴۰۲). استعاره مفهومی عشق در طریقت نامه عماد

فقیه کرمانی. متن پژوهی ادبی، ۲۷(۹۶)، ۹۱-۱۲۲. Doi: 10.22054/LTR.2021.54455.3191



Literary Text Research is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License.